

کافکا:

به سوی ادبیات اقلیت

اژیل دلوز - فلیکس گتاری | حسین نمکین |

Kafka: Toward a Minor Literature

| Hosein Namakin | Gilles Deleuze, Felix Guattari |

www.ketab.ir

| کافکا: به سوی ادبیات اقلیت |

| ژیل دلوز، فلیکس گاتاری | ترجمه حسین نمکین |

| مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

| مدیر تولید: مصطفی شریفی | چاپ: دالاهو | صحافی: کیمیا |

| چاپ اول | ۱۳۹۲ | تهران | ۱۱۰۰ نسخه |

| شابک: ۷-۵۲-۵۱۹۳-۶۰۰-۹۷۸ |

| گروه ۳۰۴ | تهران | خیابان انقلاب | بین فروردین و فخر رازی | پلاک ۱۳۷۴ |

| تهران | فروشگاه: ۱۷ ۳۶ ۹۶ ۶۶ | ۴۵ ۳۵ ۴۶ ۶۶ | تلفکس: ۱۶ ۳۶ ۹۶ ۶۶ |

| www.bidgol.ir |

| همه حقوق برای ناشر محفوظ است |

|  Bidgol Publishing co. |

| نشر بیدگل |

سرشناسه: دلوز، ژیل، ۱۹۲۵-۱۹۹۵ م. Deleuze, Gilles

عنوان و نام پدیدآور: کافکا: به سوی ادبیات اقلیت / ژیل دلوز، فلیکس گاتاری
ترجمه حسین نمکین

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۱۹۷ ص.

شابک: 7-52-5193-600-978

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان: Kafka: toward a minor literature

به فارسی برگردانده شده است

یادداشت: عنوان اصلی: Kafka: 1986

موضوع: کافکا، فرانتس، ۱۸۸۳-۱۹۲۴ م. - نقد و تفسیر

شناسه افزوده: گاتاری، فلیکس، ۱۹۳۰-۱۹۹۲ م. Guattari, Felix

شناسه افزوده: نمکین، حسین، ۱۳۶۰- مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ د ۸ ی ۲۲۶۳۲

رده‌بندی دیویی: ۸۳۳/۹۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۳۳۲۵۷

فهرست مطالب

۹	مقدمه‌ی مترجم: کافکا از کجای هدایت
۱۷	فصل یک: محتوا و بیان گردن کج، گردن راست شده - عکس، صدا
۲۹	فصل دو: ادیب اغراق شده نمونه‌ی از طریق همزادها: مثلث‌های اجتماعی، حیوان-شدن‌ها
۴۵	فصل سه: ادبیات اقلیت چیست؟ رمان - سیاست - امر جمعی
۶۹	فصل چهار: مؤلفه‌ها و بیان نامه‌ی عاشق و عهد، شیطان - قصه‌ها و حیوان-شدن‌ها - رمان‌ها و آرایش‌های ماشینی
۱۰۱	فصل پنج: درون‌ماندگاری و میل علیه قانون، گناه و غیره - آرایش: امر - هم‌جوار، امر پیوسته و امر نامحدود
۱۲۳	فصل شش: تکثیر سیری مسأله‌ی قدرت - میل، قطعه و خط
۱۴۳	فصل هشت: بلوک‌ها، سری‌ها، شدت‌ها دو وضعیت معماری در کافکا - بلوک‌ها، اشکال مخفی بلوک و ترکیب‌بندی رمان‌ها - تکلف و اطوار در کافکا
۱۶۱	فصل نه: آرایش چیست؟ گزاره و میل، بیان و محتوا
۱۷۹	یادداشت‌ها

۱ مقدمه‌ی مترجم

کافکا از کوچه‌ی هدایت

با نام کتاب دیگری درباره‌ی کافکا؛ کتابی که در ۱۹۷۵ به زبان فرانسه نوشته شده و حالا کسی آن را از روی نسخه‌ی انگلیسی و مختصر تطبیقی با اصل فرانسه، به فارسی برگردانده است. از جایی که ما این کتاب را با نام کافکا، بی‌درنگ، یادآور نام هدایت است؛ هدایت، یا به تعبیر دقیق‌تر فرهادپور «سایه‌ی هدایت»، سایه‌ای به‌درازای کل تاریخ ادبیات نویسی فارسی است. کافکا از راه هدایت به تاریخ فارسی متصل است. بیش از شصت سال از نخستین ترجمه‌ی سرزمین محکومین هدایت-قائمیان گذشته است. درحقیقت، کافکا (و همان‌طور که خواهیم دید پدیده‌ی ترجمه به‌طور کلی و به وسیع‌تر، معنای کلمه) به شکلی اساسی به تاریخ معاصر فارسی چسبیده است. این آقای کافکا، این موجود غریب، شصت‌و‌اندی سال در دامان «ما» چه می‌کرده است؟ چه کسی - علاوه بر هدایت-قائمیان - یا بهتر بگوییم چه چیزی این نوزاد هیولا را در آغوش تجدد «ما» گذاشته است؟ یا دقیق‌تر: آن دستگاه شکنجه‌ی دوزخی سرزمین محکومین در دامان مشروطه‌ی ما چه معنایی دارد؟

۱. توضیح: این مقدمه‌ی کوتاه، پس از دو سال و اندی دست‌دست‌کردن، به جای خالی مقدمه‌ی بلندی با ۱۲۶ هزار و ۷۱۲ کلمه نشسته است که سرانجام تصمیم گرفتم حذفش کنم. آن مقدمه‌ی بلندتر، حالا متن سرگردانی است به نام «نفت و ترجمه» که به انبوه کاغذهای گوشه‌ی اتاقی در تهران افزوده شده است. شاید روزی جدا جایی چاپ شود. بی‌شک اگر دو سال و نیم بربایم زمان کوتاه‌تری می‌بود، از ذکر همین توضیح کوتاه در این نیمه‌شب تاریک هم صرف‌نظر می‌کردم.

بعد این شصت سال، از جایی که ما ایستاده‌ایم، هر پرسشی در باب کافکا، ناگزیر، پرسشی در باب هدایت است و هر پرسشی در باب هدایت، به ناچار، راهی به جهان کافکا باز می‌کند. شاید دیگر وقت آن رسیده است که داستان‌نویسی فارسی، این مرده‌خوری طولانی صدساله «بر مزار هدایت»، این مشاطه‌بازی فرمالیستی، تکانی بخورد، از محفل‌ها و شب‌های شعر و قصه بیرون بکشد، چشم‌هایش را باز کند، به تهران - این ری بزرگ - نگاه بیندازد و بالاخره ابتدایی‌ترین سوالات خود را در نور روشن روز به این یک مسأله.

کمی قبل از دو سال قبل از تولد هدایت (۱۲۸۱) در تهران «نشر فلسفه» کتاب «بدر در ایران با ترجمه‌ی تصنیف نامدار دکارت، گفتار در روش به کار بردن عقل» (۱۲۷۹) به عنوان کتاب دیاکرت آغاز گردید. «کمی» چهارتر، سه سال بعد از تولد هدایت، یعنی درست در سال ۱۲۸۴، اولین حفری نفتی در مسجد سلیمان توسط یک کمپانی خارجی انجام می‌شود (حفری ناموفقی که البته در ادامه خیلی زود، به فاصله‌ی فقط چندسال، در خوزستان به نتایج فوق‌العاده مطالعاتی می‌رسد). دکارت و جرثقیل، گفتار در روش و میل حفاری - تقیاً هم‌زمان، به فاصله‌ی فقط پنج سال، بحث بر سر خاستگاه، سرآغازها یا نقطه‌ی دقیق شروع چیزی نیست. می‌توان این تاریخ‌ها را به عقب یا جلو جابه‌جا کرد. مسأله این است که طنین صدای دکارت و طنین لرزه‌ی میل حفاری، دوروی یک سکه‌اند و هر دو با هم پای پرده‌ی گوش فارسی رسیده‌اند. تاریخ تجدید فارسی، تاریخ نفت و ترجمه است - هر دو با هم و نه هیچ‌کدام به تنهایی؛ و دقیقاً به همین معنا و به همین دلیل است که سخن‌گفتن از غرب به عنوان یک کلیت بی‌درز و شکاف، هیچ‌گاه جز سفسطه و بدفهمی چیز دیگری نبوده است.

اما این معادله جزء سومی هم دارد. این جزء سوم شخص هدایت و مجموعه‌ی نوشته‌های اوست. بیست سال بعد، آن هیولای دوسر نفت - و - ترجمه به شکلی پروبال گرفته است که هدایت در تهران در یک مدرسه‌ی فرانسوی درس می‌خواند و جلوتر در ۱۳۰۵ جزو اولین کاروان اعزامی دانش‌جویان ایرانی به قصد تحصیل در «آموزشگاه عالی مهندسی راه‌وساختمان» راهی بلژیک می‌شود. هدایت، جزئی کوچک از مبادله‌ای کلان است؛ مبادله‌ای که در آن نفت خام با دانش راه‌وساختمان تعویض می‌شود. راه‌آهن جنوب - تهران - در کنار کلاف پیچیده‌ی راه‌ها و ساختمان‌های بی‌شمار دیگر - شاه‌رگ هیولای است که خود را در برهوت خاورمیانه امتداد خواهد داد. اما در مسیر عکس، هدایت، این اولین قهرمان منحرف تاریخ معاصر فارسی، دانش راه‌وساختمان را با وبای رهایی به شیء نام «کافکا» تعویض می‌کند.^۱ ترجمه و لوله‌های نفت در یک مسیر امتداد می‌کنند، حفظ این تناظر، برای هر بحثی در باب تاریخ معاصر فارسی - که از حوالی رخداد مشروطه شروع می‌شود - ضروری است.

۲

اما کافکای دلوز - گتاری. آن‌ها می‌گویند «می‌توانی که ناب‌حال موقع خواندن کافکا به صدای بلند نخندیده باشی». حذر کافکا را نخوانده است. اما چه‌طور چنین چیزی ممکن است! دلوز همیشه در پاسخ به این سؤال، انگشت اشاره‌اش را به سمت نیچه گرفته است. نیچه‌ی فیلسوف نیروها، نیچه‌ی زایش تراژدی، نیچه‌ی فراسوی نیک‌بود و در آخر نیچه‌ی

۱. هدایت، این مهندس متصرف، احتمالاً یکی از نخستین نمونه‌های فارسی‌انصراف از یک دانش‌آموز فنی و ثبت‌نام در پیشه‌ی بی‌نام «نوشتن» است.

سطحیات^۱. اما به واقع این کافکای دلوژ چگونه موجودی است؟ و مهم‌تر: چگونه باید آن را ترجمه کرد و خواند: کافکای پسااختارگرایی که از لایه‌لای خطوط همین کتاب متولد می‌شود؟ او برای خیلی‌ها کافکای خوشایندی نبوده، کافکایی است که اغلب، دست‌کم در آغاز، کسی او را به‌جا نمی‌آورد. آن‌روزها، در پاریس ۱۹۷۵ هم کافکای دل‌چسبی نبود. کافکا (۱۹۰۵)، حصول سال‌های اوج همکاری دلوژ و گتاری، کتاب بنسبت کوچکی است که درست در میانه‌ی دو جلد حجیم پرمهره‌ی کانتالیم و شیزوفرنی، آنتی‌آدیپ (۱۹۷۲) و هزارفلاک (۱۹۸۰) نوشته شده است. این سه کتاب، به همراه فلسفه چیست؟ (۱۹۸۱) کل ثمره‌ی همکاری دلوژ با گتاری را در بر می‌گیرند؛ یعنی دوره‌ای که در دسته‌بندی کار دلوژ، به فاز دلوژ متأخر شناخته می‌شود. کافکا در میان این چهار پروژه، به‌وضوح، مطالعه‌ای موردی است، سرچشمه از نظر شخص دلوژ، مطالعه‌ی موردی هیچ کسر شأنی از سلسله‌ای غیرموردی ندارد. به این ترتیب، کافکا عمیقاً مهر تفکر متأخر دلوژ را بر پیشانی دارد، با این حسن تحلیلی که ما با احتیاط می‌توانیم آن را یک مطالعه‌ی موردی معرف خصلت‌های اساسی دلوژ می‌نامیم.

مفهوم زندگی در کانون این کافکای تازه قرار دارد. کافکایی که دلوژ به ما معرفی می‌کند، محصول مستقیم گارست تفکر دلوژی پس از می ۶۸ به متون اوست. هماهنگی‌های میل‌گر دلوژ-گتاری متون کافکا را شخم می‌زنند و کافکای جدیدی را به ما معرفی می‌کنند؛ کافکایی شیزوفرنیک که به میل یک‌سره اثباتی خود متصل است و تنها مشغله‌اش جست‌وجوی راهی برای تداوم‌بخشیدن به منطق یک‌طرفه‌ی این میل به زندگی، این «دانش شاد» به هر قیمتی است؛ نقب‌زدن، حیوان‌شدن، نامرئی‌شدن، موسیقی‌شدن و تقریباً تمامی ژست‌های کافکایی

۱. دلوژ دو کتاب مهم درباره‌ی نیچه نوشته که هردوی آن‌ها که کوچک‌تر است به فارسی ترجمه شده است.

شناخته شده، بی استثناء، به عنوان تقلايِ خستگي ناپذیر یک کافکايِ شیزوفرنیک میل گر تفسیر می شوند. تلاشی مصرانه و پی گیر که می خواهد تمامی - مطلقاً تمامی - ژست های کافکايی را به زبان شدن های انقلابی دلوزی - گتاریایی ترجمه کند. اگر فوکو درست گفته باشد که «آنتی ادیپ» (۱۹۷۲) مقدمه ای است بر زندگی غیرفاشیستی، پس کافکا (۱۹۷۵) لابد باید مبانی این زندگی باشد، یا دست کم تمرین این مبانی؛ کافکا به مثابه مشقِ زندگی غیرفاشیستی یا شیوه ی غیرفاشیستی زندگی. دست کم ترتیب انتشار این دو کتاب همین فرضی را تأیید می کنند. ذکر همه ی این ها از این جهت ضرورت دارد که کافکايِ دلوز - گتاری، تقریباً به شکلی متصل به آنتی ادیپ نوشته شده است: سایه ی می ۶۸ و فضای نظری آنتی ادیپ را در تک تک سطرهای کافکا احساس خواهد کرد.

خلاصه کرد و حتی اشاره به همه ی مضامین اساسی تفکر متأخر در کافکا سادای نیست. قضیه آن قدر بیخ دار است که گاهی گفته می شود: ساختارگرایی دلوز، اساساً در متافیزیک متفاوتی حرکت کرده است؛ متافیزیکی متفاوت با متافیزیک غالب سنت غرب که از افلاطون تا هایدگر و دریدا خود را تکرار کرده است. در این خصوص مشهور است که دلوز مشغول بیرون کشیدن نوعی هستی شناسی ماتریالیستی از اسپینوزا بوده است. دغدغه های تفاوت و تکرار آنتی ادیپ، به اصطلاح هنوز به فاز اول تفکر او مربوط می شود (به جای می رسند که دلوز بالاخره در ترکیبی از نیچه و اسپینوزا تقریباً همه ی آن چیزی را که می خواهد پیدا می کند. با این حال، نبوغ تحسین شده ی آنتی ادیپ، در میان این عوامل و عوامل بسیار دیگر، مدیون پیوندی است که میان سرمایه داری و روان کاوی برقرار می شود؛ پیوندی که خود دلوز آن را تحت عنوان کشف

دوباره‌ی مقوله‌ی «تولید به طور کل»^۱ تشریح می‌کند. دلوز در حقیقت روان‌کاوی را گواهی بر اتصال حوزه‌ی خصوصی تولید و حوزه‌ی عمومی تولید می‌داند. جدال طبقاتی، به جدال میل و مرگ تبدیل می‌شود؛ میل سراسر اثباتی به زندگی برابر کلیه‌ی سازوکارهای تقابلی و کنترلی‌ای که در مقابل زندگی و منطق شیزوفرنیک میل می‌ایستند. در حقیقت، آنتی‌ادیپ از یک سو روان‌کاوی را به عنوان کارگزار نظری سرمایه‌داری معرفی می‌کند و آن دو را در یک جبهه می‌نشانند و از سوی دیگر، با بسط مقوله‌ی تولید در مارکس و پیوند آن با برداشتی غیرادیپی از میل، قبیله‌ی همه‌جانبه از این جبهه ترتیب می‌دهد. تلاش نظری دِلوز-گتاری برای عبور از روان‌کاوی (در فروید و لکان هر دو)، در مسیر برابری غیرادیپی یا به تمامی اثباتی آن‌ها از میل متجلی می‌شود. دقیقاً در همین نقطه است که ترکیبی از نیچه و مارکس اهمیت اثباتی در آنتی‌ادیپ پیدا می‌کند: نیچه‌ی فیلسوف نیرو مارکس‌ی که می‌گفت تولید آزادانه و خلاق، اساسی‌ترین ایده‌ی اساسی است. روان‌کاوی می‌گوید میل همواره میل به ابژه‌ی غایب است؛ اساساً همین فقدان است که میل را به وجود می‌آورد. این دو دِلوز-گتاری درک آنتی‌ادیپ اهمیت کلیدی دارند. دلوز-گتاری می‌گویند به روان‌کاوی هرگز از مثلث ادیپی خود خارج نشده است. به همین قیاس، درک آن از میل همواره متکی بر مفهوم فقدان و متعلق به عرصه‌ی نیروهای واکنشی نیچه‌ای است. بنابراین آن‌ها بصیرت مارکس در خصوص تولید را به دستمایه‌ای برای تعریف یک میل رها از فقدان، اثباتی و در حقیقت پساروان‌کاوانه بدل می‌کنند (اصطلاح میل‌گری-تولید محصول همین پیوند است). اگرچه تأکید بر وجه ناخودآگاه قرابت بی‌اهمیت آن‌ها با لکان است، اما گسست آن‌ها از ناخودآگاه لکانی، دوباره به درک سراسر اثباتی از میل و همچنین به حذف

ریشه‌ای سازوکارهای ادیبی از ناخودآگاه، با اتکا بر مقوله‌ی تولید، مربوط می‌شود: ناخودآگاه دیگر یک «تأثر ادیبی» نیست، یک «کارخانه‌ی شبانه‌روزی» است. شیزوفرنی حدِ اعلاّیِ تحققِ میل‌گری-تولید در آنتی‌ادیپ است. به همین قیاس، شیزوآنالیز هم از اصطلاحاتِ کلیدی این کتاب است. این اصطلاح که در تقابل با روان‌کاوی (سایکوآنالیز) طراحی شده است، تلاش می‌کند تا پیوند مشابه دیگری میان اقتصاد سیاسی و مفهوم لیوتاری اقتصادِ لیبیدویی برقرار کند. جداییِ عرصه‌ی خصوصی (لیبیدو) و عرصه‌ی عمومی (اقتصادِ سیاسی) که ما آن را به نامِ نامیِ مدرنیته می‌شناسیم، در حقیقت - بنا به ادعای آنتی‌ادیپ - چیزی نیست جز جدول یکی از اپراتورهای مرکزی سرمایه‌داری مدرن، به این معنا که سرمایه‌داری خود اساساً این تقابل را ایجاد و از آن محافظت کرده است (روان‌کاوی و پس از آن مارکسیسم هم در این جرئت اشتباه داشته می‌شوند)؛ درواقع، از نظر آنتی‌ادیپ، یکی از پیامدهای اساسیِ مدرنیته، محوِ همین اتصالِ لیبیدو و اقتصادِ سیاسی و در نتیجه، جوِ مقوله‌ی اساسیِ «تولید به طور کل» است. سپس آنتی‌ادیپ اعلام می‌کند هر پروژه‌ای برای نقدِ سرمایه‌داریِ مدرن، به ناچار باید طراحیِ این اتصال را در کانونِ تلاشِ خود قرار دهد: کشف دوباره‌ی «تولید به طور کل».

۳

خواندن همیشه دو سر دارد: از جایی که ما می‌خوانیم؛ هدایت-کافکا یا مشروطه-دکارت و در پس‌زمینه سیلِ رونده‌ی نفت در لوله‌ها، لوازم سفیدخوانی.

حسین نمکین

زمستان ۸۸

اکباتان